

« من با همراهان خودم که حاجی میرزا آقا بلوری و میرزا نورالله خان یگانی و هاشم خان و نصرت الله خان و فارس الملک و دیگران تا دوستان بودند برواندوز رسیدیم و چون می خواستیم بروسیان شبیخون زنیم شبانه ارمرز بازار کان بخاک ایران در آمدیم و بر سر روسیان تاختیم و در جنگی که رو داد روسیان شکست خوردند و پس نشستند. در اینجا بود که دسته های بزرگی از کردان بما پیوستند و شماره ما بسیار شد، و ما دوباره روسیانرا دنبال کردیم و در موانه بار دیگر جنگ رخ داد و روسیان دو شبانه روز ایستادگی نمودند و از دوسو بسیاری کشته گردید. در اینجا نیز ما فیروز در آمدیم و روسیان پس نشستند. در موانه آسوریان و ارمنیان مسلمانانرا کشتار کرده بر بچه ها و زنها نیز نبخشوده بودند و نمایش بس دلگدازی پدیدار بود، از اینجا ما نیز گفتیم هر که را از آنان پیدا کردیم زنده نگزاریم. از موانه باز به پیشرفت پرداختیم و در سه فرسخی آنجا تپه هایی را روسیان سنگر کرده بودند و ما چون رسیدیم دو باره جنگ آغاز گردید، در اینجا شماره ما بدو هزار میرسید و در این جنگها که رخ میداد مجاهدان بویژه چند تن از ایشان که یگانی و فارس و نصرت باشند - دلیری بسیار نشان میدادند در اینجا نیز دو شبانه روز جنگیدیم و باز روسیان شکست خوردند و تا ابهر که جای سخت و میان دره است و از آنجا تا ارومی دو فرسخ بیش نیست پس نشستند. جنگ چهارم در ابهر رو داد و در اینجا هم ما فیروز آمدیم. روسیان خود را بشهر رسانیده بیاری اعتماد الدوله و دیگر هواداران خود شهر را استوار کرده بایستادگی پرداختند و در اینمیان جودت بیگ والی وان با رشید بیگ چرکس از سر کردگان بنام ترک با دسته سپاه عثمانی رسیدند و در کرد شهر فرود آمدند و ما چون دیدیم اندیشه های دیگر در سرایشانست و چنین میخواهند که شهر را بنام دولت خود بکشایند از این بدخواهی سخت رنجیدیم و دیگر نمانده از آنجا دور شدیم. من با دسته ای از راه موصل بیغداد رفتم و از آنجا بتهران آمدم. ولی بلوری با چند کس به ارد عثمانیان رفت. پس از ما جودت بیگ و رشید بیگ تادیری در کنار شهر می بودند ولی کاری از پیش نبردند و از روسیان شکست خورده باز گشتند ».

این پیش آمد ارومی و پیرامونهایش بود. این داستان در آذر ماه پیش آمد و

شکست عثمانیان و بازگشت ایشان در هفتم دیماه بود. اما از سوی بانه و ساوجبلاغ چنانکه گفتیم از آنجا نیز فشنکچی و دیگر مجاهدان آذربایجان باهمدستی کردن با روسیان زد و خورد می کردند و در این میان سپاه عثمانی نیز رسید. روسیان برای جلوگیری از آنها صمد خان را از تفلیس آوردند تا با دست او سپاهی از ایران پدید آورند.

صمد خان روز چهارم آذر ماه ناگهان با اتومبیل به تبریز در آمده در کونسولگری روس پیاده گردید و همانروز یا فردای آن روانه مراغه شده در آنجا بگرد آوردن سواره و پیاده کوشید و چون بسیاری از سران مراغه و سراب و آن پیرامونها هواداری بودند در اندک زمانی دسته های بزرگی فراهم گردانید و از اینسوی روسیان سالدات و قزاق بیاری او فرستادند و توپ و قورخانه نیز رسانیدند و بدینسان در نزدیکیهای میان دو آب لشکر گاه ساختند و در برابر مجاهدان ایران و سپاه عثمانی که از سوی ساوجبلاغ پیش می آمدند ایستادند. از آنسوی نخست نامه ای بصمد خان نوشته باو پند دادند و بسوی خود خواندند و چون نتیجه نداد ناگزیر پیش آمدند و در آخر های آذر ماه بود که دو سپاه بهم رسیدند و بجنگ پرداختند. چنانکه گفته میشد صمد خان و روسیان نزدیک چهار هزار تن سپاه و ده دستگاه توپ با خود میداشتند با اینهمه چون کارزار آغازید چند ساعت بیشتر نکشید که شکست خوردند و پس از آنکه بسیاری از ایشان کشته گردید توپها رانهاه روی بگریز نهادند. از کسانی که کشته گردیدند یکی کونسول روس در ساوجبلاغ بود. صمد خان جان بدر برده و خود را به تبریز رسانید. از آنسوی چون آگاهی از شکست ایشان بمیان دو آب رسید مردم از ترس آزار و گزند کردن خانه های خود را رها کرده با پای پیاده رو بتبریز آوردند و دسته انبوهی از زنان و فرزندان خود را برود جفاتو انداختند و چون بیرون آمدن نتوانستند همگی نابود شدند و کردان از پشت سر رسیده میان دو آب را تاراج کردند و چیزی باز نگزاردند بدینسان میان دو آب از شومی صمد خان و روسیان گزند بسیار دید.

فردا عثمانیان و مجاهدان آهنگ مراغه کردند و چون مردم این شهر به پیشواز در آمده و خود راهنمای سپاه شده بودند در اینجا از تاراج جلوگیری و تنها به بیست

هزار تومان که بنام « اعانه » از مردم گرفتند پس کردند. نیز خانه های صمد خان و برادرش سردار مؤید و ذکر یا تاجر باشی و پرویز خان سرهنک (خود او در جنگ کشته شده بود) و چند خانه دیگر را آتش زدند و سردار مگری و بهادر السلطنه چار-دولی را که گرفته بودند بکشتند. نیز قورخانه و افزار جنگ که صمد خان و روسیان در آنجا گزارده بودند بدست ایشان افتاد. (*)

درباره جنگ میان دو آب تلگراف عثمانی که به تهران رسیده چنین میگوید :
 « عساکر عثمانی باتفاق عشایر ایرانی سمت شرقی ساوجبلاغ در موقع میان دو آب بچهار هزار عسکر روس که دارای ده عراده توپ بوده اند بالتصادف داخل محاربه شده و دشمن با جاگزاردن متجاوز از دو هـ-زار مقتول و مجروح و مقدار عظیم توپ و تفنگ و قورخانه فرار نموده اند » .

تا چندی عثمانیان در مراغه و روسیان در تبریز می نشستند و جز این کمان نمی-رفت که بار دیگر جنگ ره دهد، ولی در این میان در قفقاز در تبریز گاه « ساری قمیش » عثمانیان فیروز گردیده و پیشرفت بسیاری کرده بودند و روسیان در آنجا پس می نشستند و اینست بدسته های آذربایجان نیز دستور پس نشینی دادند تا گردشان فرو گرفته نشود و نخست در یازدهم و دوازدهم دیماه ارومی و آن پیرامونها را تهی کردند و چون آن داستان دلگداز دیگری دارد ما جدا گانه یاد خواهیم کرد ، و سپس در هیجدهم یا نوزدهم آناه از تبریز بیرون رفتند و کونسولهای روس و انگلیس و همه بستگان ایشان و یکدسته از ارمنیان و بسیاری از ملایان و دیگر هواداران روس با ایشان همراهی نموده با شتاب شهر را رها کردند. صمد خان که پس از شکست میان دو آب به تبریز باز گشته بود او نیز شتاب زده بیرون رفت (***) .

شهر حال بس شگفتی داشت و پس از پنجسال اندوه و خواری نخستین بار بود که يك شور و شادی در مردم دیده میشد. سپاه روس و بیرون رفتن از تبریز؟! چیزی (*) این بخش از آکهی-ها از روی یادداشتی است که حاجی میرزا حسن شکوهی مراغه ای کرد. شادروان شکوهی خود از پیشروان آزادیخواهی بود و از دست صمد خان گزند بسیار دید و ما در جای خود نام و سرگذشت او را نیابورده ایم .

(**) همین رفتن بود که دیگر بازگشت . بدینسان که در تغلیس گرفتار سلطان گردیده و با بخشی جان داد و برادر زاده اش از ابران رفت و مرده او را بمراغه آورد و بخاک سپرد .

بود که هیچگاه کمان نرفتی، و چون در این هنگام مجاهدان تبریز دسته های کرد و عثمانی از مراغه بیرون آمده و آهنگ شهر کرده بودند و مردم آنرا شنیده و گریختن روسیانرا از رهگذر آن می شماردند و از انگیزه درست کار آگاهی در میان نبود، از اینرو روسیانرا برای همیشه رفته می پنداشتند و گمان بازگشت نمیدادند، و همچون کسانی که از زندان بیرون آمده باشند بهمدیگر مژده داده شادمانی مینمودند.

فردای آروز مجاهدان با یکدسته عثمانیان بشهر خواستندی آمد. مردم تا سرد رود به پیشواز شتافتند. نقیخان نایب الایاله و دیگران نیز همه پیشواز کردند. فرمانده ایندسته احمد مختار شمخال بود و از مجاهدان بلوری و فشنکچی باوی بودند. فردای آروز کونسولگری های آلمان و اتریش و عثمانی را باز کردند و بار دیگر جشن با شکوهی برپا کردند، چند روز دیگر بازمانده دسته های عثمانی با ارکان حرب شهر میرسیدند. ایشانرا هم با شکوه پیشواز کردند. بستگان روس و انگلیس و هواداران ایشان که گریخته بودند سردستان در خانه آنان نشیمن گرفتند و کاخی را که صمد خان در نعمت آباد ساخته بود و با فرش و کاجال گرانها آراسته بود با سرای کونسولخانه در آندیه تاراج و ویران کردند.

روسیان تا نزدیکیهای مرند پس کشیده و در آنجا لشکر گاه زده و می نشستند و عثمانیان در برابر آنان در صوفیان سپاه میداشتند. دو هفته بدینسان گذشت و جنگی رونداد، ولی چون روسیان در قفقاز شکست خود را درست گردانیدند و بعثمانیان فیروز در آمدند بچرنوزوف فرمان دادند که در آذربایجان نیز بجای خود باز گردند، و این بود در بیست و سوم دیماه بجنگ برخاستند و آنانرا از صوفیان بیرون راندند و فردا نیز در سوالان جنگ سختی کرده و در آنجا نیز فیروز در آمدند. این آگاهی چون به تبریز رسید عثمانیان درنگ نکرده و بشتاب شهر را رها کردند و از راهیکه آمده بودند بیازگشت پرداختند و در راه چون پراکنده می رفتند صمصام السلطنه چاردولی و دیگران از کشتن باز نایستادند. روز بیست و پنجم دیماه روسیان دوباره بشهر باز گشتند و کسانیکه با آنان رفته بودند نیز باز گشتند و این بار بسیاری از آزادیخواهان و دیگران از شهر گریخته یا پنهان گردیدند.

کردان و عثمانیان که گریخته بودند در ساوجبلاغ کرد آمدند و آنجا را کاولی برای کارهای خود گرفتند. روسیان نیز از تبریز و این پیراهنها بیشتر گرفته و در پیرامونهای مراغه و میان دو آب صمصام چاردولی را در برابر عثمانیان گماردند و بهار پول و افزار جنگ دادند.

اماداستان دلگداز ارومی (یا رضاییه کنونی) که گفتیم جدا گانه خواهیم نوشت چنانکه گفتیم روز یازدهم دیماه بود که روسیان ناگهان بتهی کردن آنجا پرداختند و یکدسته از سپاهیان ایشان شهر زا رها کرده روبروی مرز پس نشینی کردند. فردا دوازدهم نیز بازمانده سپاهیان بیرون رفتند. ولی این پس نشینی آنان بایک پیش آمد دیگری توأم بود که آن کوچیدن آسوریان و ارمنیان باشد. زیرا اینان که خود را بروسیان بسته و به پشتگرمی از آنان با هم میهنان خود بد رفتاری کرده و در چند ماه آخر دست بخونریزی و تاراج نیز باز کرده بودند، در این هنگام بر جان خود ترسیده جای ایستادن نمیدیدند، و این بود همینکه از آهنگ ناگهانی روسیان آگاه شدند سخت بهم درآمدند و با آنکه هنگام زمستان بود بسیاری از ایشان چاره جز همراه شدن با روسیان و کوچیدن از ایران ندیدند، و این بود با شتاب بکار برخاسته و زندگی خود را بهمزده و آنچه توانستند برد برداشته و آنچه نتوانستند باز گذاشته و نزدیک بده هزار تن از ایشان از مرد و زن و بچه از خود شهر و از آبادیهای بیرون براه افتادند، و چون بسیاری از ایشان عرابه و چهار پا برای سوار شدن نداشتند بروی برافها و در توی گلها پیاده راه می رفتند و گاهی خوراک نیز نمی یافتند، در میان راه زنان و بچگان آسیب فراوان دیدند و بسیاری از ایشان تاب نیاورده از پا افتادند. در لجنزارها بسیاری از چهار پایان نابود شدند. اینست آنچه ما «دلگداز» می نامیم. مردانشان کیفر خود را می یافتند، کسانی که هزار سال در کشوری آسوده زیسته و با همه جدایی در کیش هر گونه مهر بانی از مردم دیده بودند چه سزیدی که نمک ناشناسی نمایند، و همینکه پای بیگانگان بکشور رسید با آنان گرایند و با هم میهنان خود بدخواهی نمایند و بدلخواه بیگانگان تفنگ بدست گرفته خون مردم ریزند؟! . بچنین کسانی

کیفر سختی بایستی و آنچه میدیدند و می کشیدند کم بوده و آنچه دل مرادرد میآورد حال زنان و کودکانست که گناهی نمیداشتند.

این در باره آسوریانست، ارمنیان در این جنگ بسوی فرانسه وانگلیس گراییده و کمیته داشناکسیون در نهان پیمانی با آنها بسته بوده، ما نیز ایرادی نمی گیریم و سخن ما در دشمنی است که با ایرانیان می نمودند. کسانی که قرنها در ایران زیسته و از همه خوشیها و آسودگیها بهره مند شده بودند بدلخواه بیگانگان باهم میهنان خود دشمنی نشان میدادند. آندلیرانی که چند سال پیش در شورش آزادی خواهی ایران همدوش ایرانیان جانفشانی ها نموده بودند اکنون بجای آن بدخواهی ها با مردم مینمودند.

چنانکه گفتیم پس نشینی روسیان ناگهانی بود، از اینرو همگی مسیحیان آگاه نشدند و اگر شدند فرصت سفر نداشتند و از ۴۰۰۰ تن کمابیش که شماره آنان در آن پیرامونها بوده تنها ده هزار تن یا کمتر با روسیان همراهی توانستند و دیگران که بازماندند همینکه از چگونگی آگاه شدند و از آنسوی آمدن کردان و ترکان را می شنیدند در روستاها خانه های خود را گزارده و با آنچه توانستند همراه آوردن از کاو و کوسفندوکاچال و خوراک رو بشهر نهادند و بیابان بیمارستان آمریکاییان در آمده و با سرای مسیونرهای فرانسه پناهنده شدند. تنها دو دیه کوه تپه و گلپایگان تھی نشد که داستان آنها را خواهیم دید.

ایرانیان در این هنگام نیز از دستگیری و مهربانی باز نایستادند و بسیاری از ایشانرا چه در شهر و چه در روستاها بخانه های خود آورده و بنگهداری کوشیدند و در سلام با ارمنیان همین رفتار را کردند. ما بیشتر این آگاهیهها را از روی نوشته های مسیحیان می آوریم و همین را خودایشان نوشته اند (*).

همینکه رفتن روسیان دانسته شد سپاه عثمانی که در نزدیکی ها بودند رو بارومی

(*) پس از بازگشت روسیان، ارومی (رضایبه) میو لیکتین نامی کوفسول روس دفترچه ای بانگلیتی بچاپ رسانیده و پراکنده گردانیده که در آن گفتارهایی از دکتر پاکارد امریکایی و از فیلیپ پرابس نماینده روزنامه مانچستر کاروبان و از پرل شپمون نامی گرد آورده شده. این آگاهیهها بیشتر از روی آن گفتار هاست.

آوردند و پیشاپیش آنان کردان با انبوهی (سی هزار تن نوشته اند) از کوهستان فرود آمده و دسته‌ای از آنان در روستاها پراکنده شده و بتاخت و تاراج پرداختند و یک دسته بزرگی رو بشهر آوردند و دو روز پس از رفتن روسیان بود که بهارومی رسیدند و چون اعتمادالدوله حکمران آنجا از همدستان صمد خان بوده و در زمان حکمرانی خود بدخواه روسیان رفتار کرده و خونهای بیگناهانرا ریخته و در اینهننگام همراه روسیان بیرون رفته بود. و کسی برای نگهداری شهر و جلوگیری از کردان نبود بی- آنکه جنگی روی دهد بدرون آمدند و دست بتاراج گشاده و دو روز و دو شب بازار تاراج و آشوب را گرم داشتند تا از پشت سر رشید بیک فرمانده عثمانی با سپاه خود رسید و از تاراج و آشوب جلوگیری کرد و چند تن از کردان را باتیر کشت. تا چند روز که رشید بیک در شهر بود آرامش رویداد و مردم چه مسیحی و چه مسلمان آسوده بودند ولی چون روسیان پیش از پس نشینی خود خوی را گرفته و در آنجا سپاه میداشتند رشید بیک با دسته‌های خود بجلو آنان رفت و در سلماس لشکرگاه ساخت و در شهر رشته کارها بدست نوری بیک و راغب بیک که دو تن از سرکردگان بد رفتار عثمانی بودند افتاده اینان دست ستم باز کرده بمسیحیان سختگیری بی اندازه نمودند. ارشدهمایون سرشهربانی تا میتوانست بنگهداری مردم میکوشید. مسیحیان خشمودی بسیار ازو نموده اند ولی از راغب بیک و از مجد السلطنه که بعثمانیان پیوسته و دسته‌ای از مجاهدانرا بر سر خود میداشت و از قوچمیلیخان و دیگران بسیار نالیده و داستانهایی نوشته اند که نتوان باسانی باور کرد. مانمیدانیم این داستانها تاچه اندازه درست است ولی برای آنکه بی یکسویی نماییم آنها را میآوریم.

مینویسند در کوه تپه دو هزار تن از آسوریان از این دید و از آن دید گسرد آمده بودند که زنان و فرزندان بکلیسا پناهنده شده و مردان با تفنگ در پشت بام پاسبالی مینمودند، کردان کرد آنجا را فرا گرفتند و در میانه زد و خورد برخاست و چون کردان انبوه بودند مسیحیان مرگ را در پیش چشم میدیدند و نومیدانه می- کوشیدند. لیکن در این میان دکتر یا کارد امریکایی که با دو سه تن همراه از شهر بیرون رفته بوده از چگونگی آگاه گردید و بجان خود تهرسیده آهنگ آنجا کرد

و در سایه آشنایی و دوستی که با برخی از سران کرد می‌داشت توانست جلو جنگ را بگیرد و به درون دیه رفته و مسیحیان را دیده و آنانرا بدست برداشتن از جنگ و دادن تفنگ و فشنگ و بیرون آمدن از دیه و اداشت و همه را همراه خود بشهر آورد و جان دو هزار تن را باز خرید.

این داستان در روزهای نخست در آمدن کردان بود. سی و اند روز پس از آن در خود شهر داستان دیگری رخداد. بدینسان که شصت تن از سرشناسان آسوری را که از سرای میونر های فرانسه بیرون کشیده و بند کرده بودند روز دوم اسفند (۲۲ فوریه) شبانه به بیرون شهر بردند و همه را تیر باران کردند. تنها یکتن از آنان از مرگ رها گردید که با زخمیکه می‌داشت شبانه خود را به مسیحیان رسانید و چگونگی را باز گفت.

دو روز پس از آن داستان کلیپاشان رو داد. این دیه که آبادی آسوری نشین بزرگی بود چون ترکان بارومی در آمدند آسوریان نماینده فرستاده و برای خودزینهار گرفتند و چند تن سپاه عثمانی را با خود بدیه بردند و بدینسان آسوده میزیستند تا اینهنگام شبانه قوچعلیخان با دسته‌ای از مجاهدان با آنجا رسیدند و بنام میهمانی در خانه ها فرود آمدند. ولی چون خوردند و آشامیدند از توانگران پانزده هزار تومان پول طلبیدند و چون ایشان نتوانستند این اندازه پول کرد آورند چهل و پنج تن را گرفته و شبانه بیرون برده و تیر باران کردند. از اینان نیز چند تن رها شده و چگونگی را آگاهی دادند.

اینهاست آنچه فیلیپ پرایس خبرنگار ماتچستر کاردیان و دیگران نوشته اند و ما نیز آوردیم (*).

(*) پول شیمون نامی که در تابستان سال ۱۲۹۴ بنام نمایندگی از مار شیمون رئیس آسوریان در آمدن بود این داستانها را با کرافه های بیشتری در روزنامه های انگلیس پراکنده نموده و دروغگویی را تا آنجا رسانیده که نوشته در کوک تپه کردان چند تن را آتش زده بسوزانیدند. درجاییکه داستان کوک تپه را هم دکنر پسا کارد و هم فیلیپ پرایس نوشته اند و آنان از چنین کاری هرگز نام نمی‌برند. داستان تاراج کردن آسوریان و آدم کشتن جلوها را که فیلیپ پرایس نوشته و در روزنامه چاپ شده این پول شیمون بان ابراد گرفته و گفته آسوریان چون بیرون می‌بخند نتوانند دست بتاراج باز کنند و ما خواهیم دید که بیرون مسیح چه سباهکارهایی کرده‌اند. رفتن پول شیمون بلندن برای همین بوده که با این دروغها اروپاییان را بدشمنی ابرائیان برانگیزد.

گریختگان زیست می کردند و چون جا بسیار تنگ شده و خوراک نیز کم یافته می شد کم کم بیماریها از تیفوئید و مانند آن در میان ایشان پدید آمد و آمریکاییان جلو گیری نتوانستند و از ایشان بشهر نیز رسید و چه مسلمان و چه آسوری خانواده ها را فرا گرفت و انبوهی را بکشت . فیلیپ پرایس می نویسد : تنها از مسیحیان پنجمزار تن مردند و پیداست که از مسلمانان چند برابر نابود شدند .

اینهاست بخشی از گزند و آسیمی که شهر قشنگ ارومی (رضایه کنونی) از رهگذر جنگ جهانگیر می یافت و خواهیم دید که چه گزند ها و آسیمیهای دیگر در پی بوده .

در این هنگام دولت ایران فرصت یافته میکوشید نیروی خود را در آذربایجان بیشتر گرداند و تا تواند دست روسیان را از کارهای آنجا کوتاهتر کند و این بود بنا گفتگو با روسیان چنین نهادند که محمد حسن میرزا برادر احمد شاه را که فرمانروایی آذربایجان بنام او بود هم با آنجا فرستند و روسیان آنرا بزبان خود ندیده خرسندی دادند و محمد حسن میرزا در بیست و هفتم بهمن از تهران روانه گردید و گویا در آخر های اسفند بود که به تبریز رسید و با پیشواز با شکوهی که مردم کردند بشهر آمد .

دنباله جنگهای روس و عثمانی در آذربایجان

چنانکه دیدیم با همه برکناری دولت ایران از جنگ اروپا آذربایجان یکی از میدانهای جنگ گردید و روسیان و عثمانیان هر یکی نیمی از آنرا داشتند. نیز دیدیم روسیان چون درساری قمیش شکستی یافته و پس نشسته بودند در آذربایجان نیز سپاه خود را از تبریز و ارومی پس کشیدند و پس از دو هفته چون دوباره درساری قمیش باز کشته بودند بژنرال چرنوزوف نیز دستور بازگشتن دادند و او درسوی تبریز بجنگ برخاسته و عثمانیانرا از این شهر بیرون راند، ولی درسوی ارومی ژنرال نظر بیگف که فرمانده سپاه خوی بود همچنان در آنجا نشست و با عثمانیان بجنگی برخاست و بود تا روز نهم بهمن بهمدستی سواره و پیاده ای که از صوفیان بیاری او رسیده بودند بجنگ برخاست و عثمانیان را از دیلمکان بیرون کرد و خود آنجا رانشیمنگاه ساخت. پس از آن دوباره جنگ فرونشست و دو سوی در برابر هم آرام ایستادند و ما اگر در آخر اسفند ماه ۱۲۹۳ که هفتمه کمایش از آغاز جنگ میگذشت با آذربایجان نکریم و حال دوسو را بسنجیم روسیان با سالدات و قزاق و توپخانه های خود در جلفا و خوی تا نیمه راه قنور پهن شده و دیلمکانرا نیز در دست میداشتند و از آنسوی در شرق دریاچه ارومی مرند و صوفیان و تبریز را گرفته و تا مراغه پیش میرفتند. در برابر ایشان عثمانیان ارومی و پیرامونهای آنرا گرفته و در مهاباد نیز دسته هایی از ایشان واز کردان واز مجاهدان ایرانی میایستادند.

تا آغاز سال نو ۱۲۹۴ در اینحال بودند. در فروردین این سال يك لشکر بزرگی که از استانبول فرستاده شده و چند ماه راه پیموده بودند بمرز ایران رسیدند و یکدسته

از آنها در باش قلعه نشسته و دسته دیگر با فرماندهی خلیل بیگ بارومی در آمدند ، این خلیل بیگ که سپس او را «خلیل پاشا» خواهیم شناخت از خویشان نزدیک اور-



۵۹ - بنیامین مارشیمون

پاشا و از ترکانی بود که در جنگهای آزادیخواهی ایران پا در میان داشته بودند و ما در جای خود نام او را برده ایم ، چون او بارومی رسید دوباره در شهر آرامشی پدید آمد

و کارها بسامان گردید و چون چند تن پزشکانی نیز با او بودند در جلوگیری از بیماریها نیز آمدن او کمک کرد.

خلیل بیگ پس از چندی که در شهر نشیمن داشت و بکارها سامان داد برای جنگ بیرون رفت و در این سفر مجد السلطنه و مجاهدان ایران نیز همراهی کردند و در جنگی که رخداد بروسیان چیره در آمده و بار دیگر دیلمگانرا از ایشان گرفتند و در آنجا لشکر گاه زده استوار نشستند، در اینمیان دسته های سواره و پیاده از جلفا بیاری روسیان فرستاده شده بودند و چون رسیدند روسیان بر نیرو افزوده و بار دیگر آماده جنگ شدند و رو بعثماییان آورده در معائنق (یکفرسخی دیلمگان) لشکر گاه زدند. فردای آنروز که دهم اردیبهشت بود عثمانیانی از سپیده دم جنگرا آغاز کردند و بتاخت و فشار پرداختند. روسیان ایستادگی کرده آنانرا باز پس باز گردانیدند آنروز چهار یا پنج بار این تاخت و بازگشت روی داد و عثمانیانی در هر باره گروهی را بکشتن دادند و کاری از پیش نبردند. فردای آنروز روسیان خواستندی تاخت کرد، ولی خلیل بیگ شبانه سپاه خود را برداشته و بارومی پس نشست و این در نتیجه نافروری بود که روز گذشته دچار شده و گزند بسیاری دیده بودند.

تلگراف روسیان که بتهران رسیده در باره این جنگ چنین میگوید:
 « با یکعده کم و معدودی که دیلمان را اشغال کرده بودیم بعد از دو روز جنگ بادو دویزیون عثمانی که درمیان آنها دویزیون اسلامبول که در تحت تربیت و فرماندهی صاحبمنصبان آلمانی بودند در ۱۶ آوریل (۱۸ اردیبهشت) آنجا را تخلیه نمودیم »

بعد قشون دلیر و رشید ما با حملات متقابله عدیده مشعمانه دشمن را هزیمت داده و آنها را مجبور نمود که از دیلمان بطرف جنوب عقب بنشینند. در این واقعه عثمانی ها بیش از سه هزار و پانصد نفر در میدان حرب بجا گذاشتند.

امروز قشون ما مجددا دیلمان را اشغال و مرخصخانه عثمانی را با تمام اجزایش ضبط و بدست آوردند.

پیدا است که در شماره کشتهگان گزافه بکار رفته و از بودن سرکردگان آلمانی نیز در این سپاه ما آگاهی نیافته ایم.

با این ناتوانی عثمانیان و شکستی که خورده بودند روسیان در جای خود نشسته و جلو نیامدند و بیست و چند روز بدینسان گذشت، ولی در آخر های اردیبهشت عثمانیان آنرا کردند که چهار ماه پیش روسیان کرده بودند. بدینسان که نا کپان ارومی رارها کرده و بسوی خاک خود پس نشستند و مجاهدان نیز با آنان رفتند و این از روی یک پیش آمد جنگی بود. این بار هم آسوریان و ارمنیان بیرون ریخته و دست بتاراج و آزار مردم گشادند و کینه ترکان و کردان را از مردم جستند. فیلیپ پرایس که اینداستان را هم اونوشته میگوید رفتار اینان تنها یک کمی بهتر از رفتار دشمنانشان بود، میگوید با دارایی مردم آن میکردند که دلخواه خودشان بود و از آنسوی جلوها (که آسوریان مرز عثمانی و یکدسته بسیار در آگاهی بودند) با تفنگ بیرون ریخته در روستاها بکشتن مردم نهیدست و بیگناه پرداختند (ما این جلوها را نیک خواهیم شناخت). در اینمیان گفتگو از آمدن روسیان می رفت، لیکن ده روز کمابیش کشید تا نخستین دسته قزاق بشهر رسید، و در آن چند روز شهر و پیرامونهای آن میدان تاراج و آشوب مسیحیان بود تا پس از رسیدن روسیان اندک آرامشی پیدا شد. اعتمادالدوله که با روسیان رفته بود هم با ایشان باز گشت و رشته فرمانروایی را بدست گرفت و باز بدلخواه روسیان با مردم سختگیری و بد رفتاری آغاز کرد.

بدینسان ارومی و پیرامونهایش پس از گزند و ویرانی بسیار دوباره بدست روسیان افتاد، ولی در ساوجبلاغ و آن پیرامونها هنوز عثمانیان و کردان و مجاهدان ایرانی می ایستادند.

در این زمان جنگ بزرگ اروپا در خاک فرانسه و در لهستان و گالیپولی و مصر و قفقاز و عراق بسختی پیش میرفت و پیداست که در برابر آن میدانهای بزرگ و خونین میدان کوچک آذربایجان بی ارج می نمود، و هر کار آگاهی این میدانست که آلمان یا دشمنانش باید فیروزی را در میدان غرب بجویند و میدانهای دیگر همه شاخه های آن میباشد، و بهر حال از پیشرفت یا شکست در آذربایجان نتیجه ای در دست نتواند بود، و در این هنگام که هر یکی از دو دولت دسته هایی را از سواره و پیاده

خود در اینجا نگه میداشتند هر یکی از آندو در خاک خود گرفتار ناخت و تازدشمن ، و بیاز گردانیدن ایندسته های سواره و پیاده بسیار نیازمند می بودند ، زیرا روسیان از پروس شرقی پس نشسته و کنون با سپاه آلمان در لهستان می جنگیدند . عثمانیان در نیم آبخوست کالیپولی در نزدیکی پایتخت بجلو گیری از ناخت سپاهیان فرانسه و انگلیس می کوشیدند ، پس برای چه ایرانرا نمی کردند ؟! باید گفت : این زد و خورد بیش از همه برای يك اندیشه سیاسی بود ، زیرا چنانکه گفتیم عثمانی و آلمان میخواستند ایرانیا را بروس و انگلیس بشورانند و يك دشمن دیگری برای آنان بتراشند سپس هم از این راه بافغانستان و هندوستان پیوستگی پیدا کنند و آنها را نیز بشورانند ، از اینسوی روسیان می خواستند از پیشرفت اندیشه آنان جلو گیرند و با هنر نمایمایی ایرانرا ترسانیده و از شوریدن باز نشانند ، و چون در این هنگام که گفتگو میداریم (نیمه بهار ۱۲۹۴) دوباره از ایران آواز هایی بر می خاست و دولت ایران بار دیگر فشار آورده تھی کردن آذربایجانرا از ایشان می خواست ، و از آ سوی پیش آمدهای زمستان گذشته که شکست میاندو آب و نهی کردن تبریز و ارومی باشد از آوازه ایشان در میان ایلهای آذربایجان کاسته و سیاست ایشان رخنه رسانیده بود ، از روی این اندیشه ها بگرفتاریهای خود در لهستان تنگ ریسته بر آن شدند که در آذربایجان بکار هایی برخیزند و این بود ژنرال نظریگف که پس از شکست خلیل بيك در خوی و دیلمگان نشسته و میانه او با عثمانیان دوری پدید آمده بود يك تیب دیگری از قفقاز بیاری اوفر ستاندند و باو دستور دنبال کردن دشمن را دادند ، و نظریگف نزدیک به نیمه تیرماه برسر عثمانیها رفته و بجنمگهایی برخاست و تا دیر زمانی بازار ناخت و زد و خورد میانه دریاچه ارومی و دریاچه وان گرم بود و عثمانیان ایستادگی نتوانسته پس می نشستند تا آنجا که میان دو دریاچه را بیکبار از دست دادند و چون این جنگها بیرون از تاریخ ماست بآن نمی پردازیم .

از آنسوی بهنگامیکه این کارها در ایران و خاک عثمانی رخ میداد فرماندهی قفقاز يك نقشه دیگری برای آذربایجان میاندیشید و آن اینکه نمایشی از نیروی خود در میان کردان داده چشم آنانرا بترسانند و نام و آوازه خود را بجای پیشین باز

کردانند تا بدینسان آنانرا از گراییدن بعثمانیان (بار دوم) باز داشته بتوانند از اندازه سپاه خود در آذربایجان کاسته سالدات و قزاق را بمیدان دیگر برند و رویه مسرفه جایگاه خود را در این پیرامون استوار تر گردانند، و برای این چنان نهادند که گروه سوارانی را برای تاخت و نمایش بآذربایجان فرستند و بکار بستن آنها بژنرال شاریاتیه نامی واگزارند که گذشته از دسته های سوار که از قفقاز بسا خود بیاورد دسته هایی نیز از آذربایجان همراه برداشته آن نقشه را بکار بندد و چون در کتاب «تاریخ نظامی جنگ بین المللی (*)» گزارش این داستان با نام گزاریهای سپاهیان نوشته شده و پیداست که از روی نوشته های خود روسیان آورده شده بهتر می - دانیم ما نیز همان را بیاوریم و سپس آگاهی های خود را بآن بیفزاییم، اینست آن گزارش:

«برای اجرای تاخت و تاز سواره نظام که فرمانده سپاه روس در پیرامون دریایچه رضاییه در نظر گرفته بود قوای ذیل: لشکر سوار قفقاز و تیپ ۳ قزاق (زابایکالسکی) بریاست ژنرال استویانوسکی تحت فرماندهی کل ژنرال شاریاتیه فرمانده لشکر سوار قفقاز مأمور گردیدند.

در نیمه دوم ماه آوریل (***) (دهه یکم اردیبهشت) تیپ ۳ قزاق (زابایکالسکی) و آنتشار ۲ فرماندهی ژنرال استویانوسکی از حدود قارص بوسیله راه آهن بجلفا و تبریز اعزام گشت.

در آخر ماه آوریل انتقال لشکر سوار قفقاز بوسیله راه آهن بطرف جلفا شروع شد. لشکر مزبور مرکب بود از هنگ ۱۶ دراکن (تورسکوی) هنگ ۱۷ دراکن (لیژ کورودسکی) هنگ ۱۸ دراکن (سورسکی) و هنگ ۱ قزاق (خایبورسکی) و

(*) این کتاب نوزده سال پیش در تهران چاپ شده.

(**) روسیان تا آن زمان تاریخ بولیوسی کهن را بکار میبردند که سیزده روز از تاریخ گریگوری اروپا پس از بود و چون این آگاهی ها بیگمان از روی نوشته های روسیان برداشته شده در اینجا هم تاریخ بولیوسی بکار میرود و ما نیز همانرا گرفته ایم، ولی در خود آن کتاب باین نکته پرداخته نشده و اینکه بجای «آوریل» روسی «آوریل» فرانسه ای آورده شده، خود همراه کنند. خوانندگان خواهد بود و کمتر کسی کمالتش بتاریخ بولیوسی خواهد رفت.

کردان توپخانه کوهستانی که جمعاً قوای سوار نظام ژنرال شاپانیه عبارت از ۳۶ اسواران، ۲۲ توپ و ۸ مسلسل روز ۶ مه (۲۸ اردیبهشت) در تبریز تمرکز یافت.

قوای مزبور تا دهم مد در آن شهر توقف نمود تا قسمت تدارکات و وسایط بارکش را فراهم آورده و ترتیب حمل فشنگ را بوسیله شتر بدهند چه جاده های ارا به رو دیگر درپیش نداشتند.

۹ مه تیپ ۳ قزاق (زابایکالسکی) که جلودار بود از تبریز حرکت کرد، ۱۰ مه لشکر سوار قفقاز حرکت نمود.

روز ۱۱ مه تیپ ۳ قزاق (زابایکالسکی) و روز ۱۳ مه لشکر قفقاز بنزدیکی میاندوآب رسیدند.

ایام ۱۲ و ۱۳ مه تماماً صرف عبور از زرینه رود (رودخانه جغتو) گردید.

آب رودخانه مزبور در فصل بهار زیاد شده و عرض آن سه کیلومتر میرسد. کداری وجود نداشت و تمام توده سوار نظام روس بوسیله شنا از رودخانه عبور کردند. برای حمل توپها، فشنگ، مهمات و مسلسل و غیره عده ای مهندس روی آن رودخانه پل قایقی تهیه کردند.

قوای سوار مزبور پس از عبور از رودخانه در نزدیکی میاندوآب توقف کرد و در سمت شاهین دژ (صایین قلعه) و مهاباد اقدام به اکتشافات نمود. روز ۱۵ مه قوای سوار بجانب مهاباد حرکت کرد و در حدود امیرآباد بدستجات اکراد برخورد و آنها را بعقب رانده و تا تاریکی هوا عقب نمود.

روز ۱۵ مه قوای سوار پس از زد و خورد مختصری با اکراد شهر مهاباد را اشغال کرد، در شهر تقریباً هیچ کس نبود، عمارت قونسولگری روس که اکراد آنرا آتش زده بودند مشغول سوختن بود. چند روز قبل از اشغال آن شهر قونسول روس سرهنگ یاس که در آن شهر مانده بود از طرف اکراد بقتل رسیده بود و سر او را اکراد بالای نیزه دردهات و قصبات میگردانیدند.

روز ۱۶ مه قوای سوار روس در ناحیه مهاباد توقف نمود و در سمت سردشت و اشنویه اقدام با کتشاف کرد.

روز ۱۸ قوای سوار باشنویه نزدیک شد و در آنجا کردان امنیه شمالی واکراد قرار گرفته بودند. اکراد در آن نقطه مقاومت شدیدی ابراز داشته ولی بزودی روسها آنها را از شهر خارج ساخته واکراد بسمت موصل فرار کردند.

قوای سوار روس روز ۱۹ مه نزدیک اشنویه توقف کرده در سمت مغرب و جنوب اکتشافات بعمل آورد و روز ۲۰ مه به سمت شمال حرکت و پس از طی دو منزل راه وعبور از کوره راههای سخت کوهستانی برضاییه رسید و در این شهر قریب یک هفته توقف نمود.

با این ترتیب قوای سواره نظام مأموریت خود را که حرکت از کنار دریایچه رضاییه بود انجام داد.

حرکت توده سواره نظام روس با توپخانه و مسلسل زیاد از میان عشایر تأثیرات عمیقی بخشید و پس از آن تا مدتی در ناحیه آذربایجان یعنی در پهلوی و عقب سپاه روس آرامش کامل برقرار گردید و برای روسها زحمتی تولید نشد.

اینک روسها قادر بودند که از قوای اعزامی آذربایجان بکاهند لذا تمام عده پیاده نظام آن قوا را بطرف ملازگرد روانه ساخته و این تقلیل قوا هیچگونه تأثیری در وضع آنها در شمال غرب ایران نبخشید.

چون قوای سواره نظام مأموریت خود را انجام داده بودند و در قفقاز امرداد که قوای مزبور تماماً بناحیه وان حرکت کرده و بسپاه ۴ قفقاز ملحق شود.

این تاخت و تاز توده سوار نظام که ۸۰۰ و رست مساحت را طی نموده بود چون از روی دقت تنظیم شده بود لذا در موقع الحاق بجناح چپ سپاه ۴ قفقاز کاملاً وضعیت مرتب و منظمی را دارا بود.

تا اینجاست آنچه در آن کتاب آورده و چنانکه گفتیم چون از روی نوشتههای خود روسیانست و شماره و چگونگی نیروی آنانرا در ایران با نامگزاریهایی سپاهیان نشان میدهد نوشته سوئمندیست، ولی خامیهایی در آن پیدا است و میباید بر این نوشته آگاهیهایی که از خود آنشهرها بدست آید افزوده گردد. این نمایش و تاخت روسیان در آذربایجان باین آسودگی و سادگی که نموده شده نبوده و روسیان در میان دو آب

و ساوجبلاغ و دیگر جاها کسان بسیاری را کشته‌اند و از کزند باز نایستاده‌اند و این را برای ترسانیدن چشمها در بایست دانسته‌اند. ولی ما چون اینها را یکایک و جابجا نمیدانیم چیزی نمینویسیم. داستان کشته شدن کونسول روس در مهاباد هم گویای لغزش نیست، زیرا مهاباد یا ساوجبلاغ از زمستان بدست عثمانیان و مجاهدان ایرانی افتاده و روسیان از میان دو آب بآنسو نمی‌گذشتند و این کونسول کجا بوده که کشته شود. گویا همان کونسول را میخواهند که چند ماه پیش در جنگ میان دو آب کشته شده بود و داستان اوست که باین رویه افتاده. ساوجبلاغ را بار دیگر آنسو بدست گرفتند و تا چند ماه جنگها میانه روسیان با ایشان میرفت و بارها آنشهر از دستی بدستی افتاده و گزند بسیار دیده ولی ما داستان آنرا هم درست نمیدانیم.

روسیان با این چیرگیها که بعثمانیان مینمودند کمی پس از آن دوباره عثمانیان بتاخت و فشار برخاسته و در قفقاز و کردستان روسیانرا پس راندند، ولی آذربایجانرا روسیان نگه داشتند و خواهیم دید که روز بروز بر استواری پای خود در اینجا افزودند، درخواستهای دولت ایران و یادداشتی که در این باره داد سودی بخشید و با آنکه محمد حسن میرزا در تبریز مینشست و نام فرمانروایی میداشت روسیان همچنان رشته کارها را از دست نمی‌هستند و یکسانیکه محمد حسن میرزا از تهران برای نشان دادن در شهر بانی و دیگر اداره‌ها آورده بود راه نمیدادند و کونسول روس همچنان مالیات از بستگان خودشان و زیر نگهداریها میگرفت، و این مالیات با آنکه بنام داده شدن بخزینة ایران گرفته میشد ما ازداده شدن آن آگاهی نیافته‌ایم.

محمد حسن میرزا و نظام‌الملک پیشکار او ناشایندگی بسیار از خود نشان میدادند و در چنین هنگامی با یکدیگر دوسخنی میداشتند و از آنسوی تقیخان (رشیدالملک) که از کارکنان روسیان میبود بیشتر رشته را در دست خود میداشت و بدلخواه روسیان کار میکرد. ناتوانی اینان تا بجایی رسید که اعتمادالدوله را که از همدستان صمدخان بوده و از زمانیکه بارومی رفته بسیاهکارهای بسیاری بر خاسته و بدلخواه روسیان چند کس بیگناهی را کشته بود از حکمرانی آنجا توانستند برداشت و نظام‌الملک هوادارها نیز از او نشان میداد.

بدینسان روزها میگذشت ، در شهریور ماه جلوها یا آسوریان خاك عثمانی با یاتریاك (بطریق) خود «مارشیمون» که از جلو ترکان گریخته بودند سلیمان آمدند و بخاك ایران پناهنده شدند ، و چون ما از اینان داستانهای بسیار خواهیم آورد و از تیره های ایند که در پیش آمد جنگ جهانگیر شناخته شدند و نامشان بر زبانها افتاد بهتر میدانیم در اینجا سخنانی از کیش و نژاد و گذشته آنان برانیم .

کسانی که تاریخ خوانده اند نامهای «آسوری» و «کلدانی» بگوش ایشان آشنا خواهد آمد . اینان از توده های سامی نژادی بودند که در نیمه غربی آسیا بنیاد پادشاهیها نهاده و بخش بزرگی از تاریخ باستان را با داستانهای خود پر کرده اند و پیش از آنکه ایران (بامردم ایر) از مین خود در سرزمینهای یخ بندان شمال بیرون آیند پیشرفت جهان در دست آنان بوده ، ولی سپس جای خود را به ایران (مردم ایر) داده و خود روی بنا بودی گزارده اند ، و کم کم جز دسته های کوچک و پراکنده ای در اینجا و آنجا باز نمانده که ما اینک در کشاکشهای جنگ جهانگیر یکدسته از آنان را در نزدیکیهای دو دریاچه شاهی و وان مییابیم که زبان و خط باستان خود (آسوری یا سریانی) را نگه داشته اند و با آنها میگویند و مینویسند ، ولی کیش باستان خود بت پرستی را از دست داده و بهنگامیکه دین مسیح بایران رسیده مسیحی گردیده اند .

اینان همگی نژاد آسوری میداشتند و نام آسوری بهمگی آنان گفته میشده ، ولی نمیدانیم نام «جلو» از کجا پیدا شده که آسوریان خاك عثمانی با این نام شناخته گردیده اند و نام «آسوری» بیشتر با آسوریان خاك ایران گفته شده . ما درباره این نام نوین آگاهی بدست نیآورده ایم ، هر چه هست ما نیز در این تاریخ جدایی میانه آن دو نام خواهیم گذاشت .

نویسندگان اروپایی شماره اینان را نزدیک بدویست هزار تن نوشته اند که چهاریك در ایران و بازمانده در خاك عثمانی می نشستند و چون کیش نستوری (*)

(*) نستوری یکی از کیشهای بنام دین مسیحی است که در زمان ساسانیان در رم پیدا شده و چون رومیان نستوری بنیاد گزار آن کیش را دور رانده و به بیروان او بسیار سخت می گرفته اند از اینرو پیش از همه در ایران و کشورهای شرقی رواج یافته و خود دستگاهی در برابر دستگاه کاتولیک و ارتودکس گردیده .

میداشته‌اند بهیچیک از کلیسا‌های کاتولیک و ارتودکس پیروی نکرده و خود کلیسای جدایی با زبان سریانی می‌داشته‌اند و پاتریارک خود را بنام «مارشیمون (*)» خوانده و بس بزرگ گرفته و در همه کارها پیروی از او میکرده‌اند.

آسوریان ایران در پیرامون ارومی در دیه‌ها نشسته و از مردم مهر و نوازش می‌یافته‌اند و زن‌دگانی خوش و آسوده می‌داشته‌اند (***) تا در زمان قاجاری که مسیونرهای امریکا و روس و فرانسه بایران آمده‌اند و هر سه از ایشان در ارومی دست‌گاه بر پا کرده‌اند. در سایه کوشش‌های ایشان کسانی از آسوریان از کیش نستوری برگشته و به کیش‌های پروتستان و یا ارتودکس و یا کاتولیک گراییده‌اند، و این مسیونرها چنانکه شیوه ایشان بود، با آنان اندیشه‌های دیگری دمیده و بدشمنی با ایرانیان برانگیخته‌اند و روزنامه‌هایی با زبان سریانی در ارومی بنام «جوخو» و «زاهریرا باهر» پراکنده می‌شده.

اما جلوهای خاک عثمانی آنان در دیه‌های خود در جنوب دریاچه وان زیسته و در پیروی از کلیسای سریانی پایدار مانده و رشته‌همه‌کارهای ایشان در دست مارشیمون بوده و خود مردم کوهستانی و دژ آگاهی می‌بوده‌اند. مارشیمون که همیشه از یک خاندانی برگزیده می‌شده در دیه «فوجانس» می‌نشسته.

این‌ها آگاهی از گذشته آنانست و چنانکه گفتیم چون جنگ جهانی بر خاست و عثمانیان نیز بجنگ درآمدند آسوریان بروسیان گراییده و بنام مسلمان و مسیحی بکینه‌جویی و خونریزی برخاستند. سپس کردان و مجاهدان نیز از آنان کشتند و بدینسان در میانه خونخواری پیدا شد. در کار زاری که دولت‌های بزرگ اروپا در راه سیاست‌های دور و دراز خود برانگیخته بودند دو دسته از ایرانیان هم خون یکدیگر میریختند و خواهیم دید که چه سیاه‌کاریها از پی رسید.

(*) شیمون همان شمعون است که نام یکی از باران مسیح بوده. «مار» کلمه سریانی و بمعنی

پروردگار و درجاورد می‌باشد.

(**) نمی‌دانم کجا خوانده‌ام که در زمان قاجاریان فوجی از ایشان بوده که فوج اصارا نامیده

میشده و سید علی محمد باب را در تبریز آنان تیر باران کرده‌اند.